

ماوك كرت (۱۹)

بقلم : م . غر جستانی

عرفاء

وقتی که شاه شجاع از حافظ برنجید این بیت اورا که :

گ. سامانی همین است که حافظ دارد و ای اگر از پس امر و ز بود فر دانی
وسيله تکفیر حافظ قرار داد که او در باره قیامت که شك بردار نیست تردید کرده
است حافظ بر خویشتن بترسید و بخدمت مولانا زین الدین که در آنوقت بعزم زیارت
حج به شیراز وارد گردید . بود مشرف شده از او استمداد کرد . شیخ گفت که باید بیستی قبل
از بیت مذکور بگوید تا مفهوم آن بیت بصورت نقل قول دیگری در آید در نتیجه
حافظ بیت ذیل را بگفت .

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گاه میگفت

بـردمیکـد : با د ف ونی ترسـانی

ولسانا لغیب بدینصورت ز شر گفته های حاسدان پرست

شیخ در نصف النهار روز پنجشنبه ساخ محرم الحرام سال ۷۹۱ در گذشت و ملک
عمادالدین زوزنی در تاریخ و فائش قطعاً زیر اسروده است .

سنه احدی و تسعین بودتـار یخ گذشته هفتصد از سلخ محرم

شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاک مولانا ای اعظم

سوی خلد برین رفت و مـالیک همه گفتند از جان خـیر مقدم

شیخ طبع شعر هم داشته و این رباعی را از او نقل کرده اند .

افراز ماوك را نشیب است مکن در هر دلکی از تو نهیـه با است مکن

بر خلق اگرستـم بسیب است مکن از هر ستمی با تو حساب است مکن

گویند مولانا رباعی فوق اسروده برای ملک غیاث الدین فرستاد تا از ستمگری

خود داری کند .

دنباله در صفحه ۴۹

خواجه قطب الدین یحیی

این مرد یکی از عرفا و دشمنان بزرگ
عصر ملوک کورت است اسمش یحیی و به لقب

قطب الحق و الدین و کنیه ابو نصر شهرت دارد اصل وی از جام بود و در
نیشابور تولد یافته و در هرات نشو و نما کرده است. وی در عصر ملک غیاث الدین
به بعضی فعالیت های سیاسی نیز دست زده چنانکه وقتیکه لشکریان او قلعه تولک
را در محاصره گرفته بودند و از آن طرف ملک فرخ زاد حاکم آن قلعه سر به
مخالفت برافراشته بود خواجه قطب الدین در نزد او رفته به صاحب راضی
ساخت: در هنگامیکه ملک فرخ زاد به حضور ملک غیاث الدین شرفیاب
گردید وی در اثر شفاعت خواجه از تقصیر او در گذشت. وی بار دیگر به
نیشابور رفت چنانکه در سال ۷۲۱ هـ چون ملک غیاث الدین در راه مکه معظمه
به نیشابور فرود آمد خواجه با عسده ای از مشاهیر آنجا به موکب او پیوستند.
خواجه با ملک معزالدین بن حسین بنز و ابط و ستانه داشت چنانکه ملک برایش
خانقاهی ساخت که بالآخره در همانجا به خاک سپرده شد.

وی هفت بار بزیارت خانقاه خود آمد بنه منوره مشرف شد و به صحبت
مشایخ بزرگی چون شیخ رکن الدین علامه الد و لقمینانی، شیخ صفی الدین اردبیلی،
شیخ صدر الدین اردبیلی و شیخ شرف الدین در کزینی نایل گردید. در تاریخ وفات او
اختلاف است موافق حبیب السیر (۱) وفات او را در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الاخری
سال ۷۴۰ نوشته است صاحب مزارات (۲) وفات او را در شب پنجشنبه بیست و یکم
جمادی الاخر در سال ۷۴۱ قید کرده است اما در محل دفنش اتفاق دارند که در بیرون
در فیروز آباد در بلده هرات در خانقاهش دفن گردیده است.

اصل او از براباد خواجاست اما در هرات

مولانا نظام الدین عبدالرحیم

بسر میبرد. عصر ملک معزالدین بن حسین کورت
را درک کرده است و سلطان بدو اردت بسیار

الخوافی

داشت. وی در هرات همواره به امر معروف و نهی منکر اشتغال داشت و ملجاء خواص
و عوام بود و گفته های او در نزد ملوک و رعایا مانند حجت و نص قاطع بشمار میرفت.

۱- حبیب السیر جزو دوم از جلد سوم ص ۷۸ ج هند

۲- رساله مزارات هرات ص ۶۴ ج هرات

وی ایمان را که دانشمندان قدیم و متأخر به تصدیق تفسیر میگرداند به تسلیم تعبیر نمود. ازینرو در میان مردم هرات به پیر تسلیم شهرت یافت. هراف حبیب اسیر در کیفیت شهادت او گوید (۱): ((از ثقاة استماع افتاده که در اوایل دولت معزالدین حسین کورت جمعی کثیر از اترک غزود بگر احشام ترک در بادغیس اقامت داشتند و از رعایت احکام شریعت گردن پیچیده نقش ارتکاب ظلم و محال بر اوح خاطر مینگاشتنند بنابراین مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و سرداران آن جماعت بر این معنی مطاع شده در شهور سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائة بهیأت اجتماعی لشکر بدار السلطنه هرات کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت در شهر تحصن نمود و مخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسیست که ما را کافر اعتراف کرده اکنون اگر مردم هرات میخوانند که مال و جان ایشان در عرصه هلاک نبینند باید که آن شخص را بیرون فرستند و چون کار هر ویان به اضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام جایز است و در محلی که خدمت مولوی و عظمیگفت آن نوشته را بدستش دادند مولانا بصورت حال پسی برده علی الفور از منبر فرود آمده غسل کرده و جامه پاک پوشیده از شهر بیرون رفت و دشمنان در بیرون درب او را گرفته کشتند و در خیابان دفن کردند و ترک محاصره هرات نموده رو به ساکن خود نهادند « بدین ترتیب طومار عمر این عارف جزا نمود و فساد کسار در هم پیچید.

از دیوانگان طریقت بوده در دوره دودمان
 با هدای مجذوب
 کورت به جند به رسیده است. مولف مزارات

درباره او مینویسد (۲): «از زبردستان مجانبین بوده در ایام ملوک کورت بجند به رسیده و بسیاری حکایات غریبه از وی منقول است مدفنش در خیابان قریب سرکوچه که بساق سلمان میروند معروف و مشهور»

از عرفا و دانشمندان بزرگ عصر خود بود
 شیخ شهاب الدین بسطامی
 و در علوم ظاهر و باطن استغای کامل یافت و
 با شیخ قطب الدین بحبی جامی صحبت داشت. و حدیث از وی بیا مویخت و نزد شیخ

(۱) حبیب السیر جز و دوم از جلد سوم ص ۷۸

(۲) مزارات هرات ص ۸۹

قوام الدین بسطامی مدتی تلمذ کرده و علم فقہ را از سید جلال الدین کرمانی فرا گرفت و پس از تحصیل علوم ظاہری بر ریاضت نفس و تہذیب باطن پرداخت و دارای کرامات و تصانیف مهم بود. ملک معز الدین حسین بدواً خلاص عظیم داشت چنانکہ برای مریدانش خانقاهی بساخت و امیر تیمور ہم نسبت بہ شیخ فوق العادہ ارادت میورزید. بالآخرہ در سال ۸۰۷ ہجری در ہرات درگذشت و در خیابان در حظیرہ امام فخرالدین رازی دفن گردید.

یکی از مردان مشہور عصر ملک معز الدین
امیر قوام نصر اللہ سنجانی است. از احفاد رکن الدین محمود شاہ سنجان

میباشد و مردم عصرش بدو ارادت فراوان داشتند و بعضی از غزایات مولانا جلال الدین رومی را جواب گفته و کتابی ہم بنام جنون المجانین تصنیف کرده است و در آن سخنان غریب را مندرج ساخته. مولانا شیخی قہستانی در تاریخ ولادت و وفات او قطعہ ذیل را سرودہ:

امیر تارک و سالک قوام ملت و دین

کہ در طریق طلب مثل شاہ ادم بود

بسال ہفتصد و سی چہار ہیلادش

بسلیخ روزہ و آغاز عید عالم بود

شب مفاہرتش بر شہور ہشتصد و بیست و شش

با قضا ع قضا پنج شب مقدم بود

گزارش حال او معلوم نیست جز آنکہ موافق حبیب السیر

مولانا صدر الشریعہ

اورا از معاصران ملک معز الدین حسین معرفی کردہ و

یک بیت عربی اورا کہ در وصف ملک معز الدین است نقل کردہ است. اینست آن بیت:

ابو الفتح سلطان السلاطین کسلہم

بہ نال فخر آ ل کسرت بن سنجر

یکی دیگر از عرفا ٹیکہ با ملک شمس الدین بزرگ معاصر

خواجہ غلو

بودہ ہموست. تذکرہ نویسان نا جائیکہ نگارندہ اطلاع

دارد در بسار زندگیا و چیزی نوشتہ نکرده اند ولی سیفی مورخ در تاریخ نامہ

هرات یکی دو جای از و ذکری در میان آورده است که از خلال نبشته وی گزارش مختصری در باره خواجه میتوان بدست آورد.

پس از قتل عام هرات، مردم چنان دچار قحطی شدند که از حدود بلخ تا داهغان یکسال گوشت آدمی، سگ و گربه میخورند چه تا نارت تمام ابزارها را سوختانید و یا بغارت برده بودند در این اثنا خواجه غلوه احمد بن محمد قواس به همکاری همت تن دیگر در کوه های غور و تولک بر اهزنی مشغول بودند و هر روز نوبت یکی از ایشان بطلب قوت برآمده آنچه از قبیل آدمی، خر، سگ، شغال، موش و طیور چه زنده و چه مرده بچنگ میاوردند بارفتن صرف میکردند. روزیکه نوبت دریافتن قوت بخواجه غلوه بود از میان یاران برخاسته چند فرسنگ از ایشان دور شد. در میان راه پیرمردی را دید که بر درازگوشی سوار است بسوی اسفزار میرود. خواجه به تعجبیل خورد را بدر نزد یک ساخت و شمشیرش را برهنه کرده بر او بانک زد که از خر فرو آی و گمرنه بدین شمشیر سرت را جدا میکنم. پیرمرد برخود بلرزید و گفت ازین خبر تو را چه حاصل میشود. خواجه در پا سخ گفت که ما چند تن رفیقیم و سه روز است گرسنه، میخواهیم این خور را قوت لایموت کنیم. پیرمرد هر چند در باره تحریم گوشت خور را و احترام پیرمردان بر او حدیث خواند او کمتر شنید. بالاخره خواجه در حالیکه غضب کرده بود میخواهست او را از خر بزمین پرتاب کند که ناگهان ندای هائمی را شنید: دست نگهدار او بر این پیرمرد دایری مکن. خواجه از شنیدن این صدا از خواب غفلت بیدار شد و بر پای پیرمرد رسیدن آغاز کرده پوزش خواست. پس ازین قضیه خواجه ترک راهزنی گشت و به تصنیف باطن پرداخت در این راه بهجائی رسید که از مره اولیا و اصحاب در شمار آمد و بگفته سنی «در ازده هزار جنی مطیع و منقاد او شدند» وی در عصر مالک شمس الدین بزرگ در تکنا باد مترطن بود و در آنجا خانقاهی داشت بسیار معروف چنانکه وقتیکه ملک میخواهست بترکستان نیزد جفتای برود در هنگام حرکت از تکنا باد نخست به خانقاه شیخ الاسلام خواجه غلوه آمد و از او استمداد کرده شیخ او را دعای خیر گفت.

امیر حسین بن عالم ابن ابراهیم یحییٰ از عرفای

امیر حسین حمینی

نامی این عصر است که در تصوف و عرفان دارای

منزلت بسیار عظیم می باشد و با ملک غیاث کورت معاصر بوده . صاحب مزارات
کنیه جد او را ابی الحسن نوشته است . (۱) مولف نفحات الانس و حبیب السیر
ابی الحسین قید کرده اند . (۲) و اصل او از گزیو که یکی از نواحی غور است می باشد
چون عمری را در هرات بسر برده به هروی شهرت یافته . بعلاوه ظاهری و باطنی
یاد طول داشته در طریقت مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح است که او مرید پدر خود
شیخ بها و الدین ذکر یاهر لتانی بوده . بنا بر گفته دولتشاه سندخرقه او به شیخ شهاب الدین
مهروردی میرسد .

علتی که امیر حسینی را در عالم ظاهر به جهان باطن کشانیده بنا بر گفته صاحب
نفحات آنست که روزی بشکار بیرون رفته بود آهوی پیش وی رسید خواست
تا تیری بر وی افگند آهوی نگر بست و گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی ما و
ترا از برای معرفت و بندگی خود آفریده است نه از برای این و غائب شد آتش
طلب از آنها دوی شعله بر آورد از هر چه داشت بیرون آمد و با جماعتی جوایف لقیان
همراه شد و بمولتان رفت شیخ رکن الدین آن جماعت را ضیافت کرد و چون شب
شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را بخواب دید که گفت که فرزند مرا از
میان این جماعت بیرون آور و به کار مشغول کن روز دیگر شیخ رکن الدین با ایشان
گفت که در میان شما سید کیست اشارت بامیر حسینی کردند و پیران زمین ایشان
بیرون آورد و تربیت کرد تا بمقامات علیه رسید پس اجازت مراجعت به خراسان
داد بهرات آمد همه اهل هرات مرید و معتقد وی بودند .

امیر حسینی تألیفاتش در نظم و نثر داشته . جامی از آثار منشور او نزهه الارواح
روح الارواح و صراط المستقیم را و از آثار منظوم او کنز الروز ، زاد المسافرین

۱- رساله مزارات هرات ص ۶۱

۲- در باره شرح زندگانی مفصل حسینی به نفحات الانس ص ۵۴۵ مزارات هرات ص

۶۱ ، تذکره اشعرا دولت شاه ص ۱۴۶ حبیب السیر جز ۲ و ۳ از جلد سوم ص ۷۴ و سایر

تذکره ها مراجعه شود

، دیوان اشعار و سولات منظومیه که شیخ محمود شبستری جواب گفته نام میبرد ، صاحب مزارات دوائر دیگر را بنام طرب المجالس و گنج نامه نیز از تالیفات ری شمرده است .

در تاریخ وفات او اختلاف است . هواف حبیب السیر وفات سید را در شانزدهم شوال ۸۱۷ نوشته است صاحب نفحات و مزارات هم بدین قول اند . بعضی در ۸۱۹ و برخی در ۷۲۳ دانسته اند قطعه ذیل را صاحب مزارات در تاریخ وفات او آورده :

ده و شش از مه شوال هفتصد و هجده

نمود واقعه افتخار آل محمدم

روان سید سادات عصر میر حسینی

شد از سراچه دنیا بدار ملک مخلصد

قبرش در هرات در حظیره حضرت سید عبد الله واقع است



دور باهی

~~~~~

ز خاقانی

پیشگاه کلامی در مکتب فرنگی

رخسار تو را که ماه و گل بتلبد ای قوم انسانی

لشکر گه آن زلف سرا فگنده بود

زلفت به شکار دل پراکنند آری

لشکر به شکار گه پراکنده بود

دلها همه در خدمت ابروی تواند

جا نها همه صید چشم جادوی تواند

ترکان ضمیر من به شبهای دراز

چو بک زن بام زلف هندوی تواند

باید دانست که آمیزش هنر و ادبیات با دین خیلی صعب‌مانه است، چنانکه گویی هر دو دست به هم داده برای دین همچو رنر دبان‌ی شده‌اند که توسط آن ساختمان کنگره‌های شامخ کاخ عالم باطن خود را، به تدریج به سطح مقصود رسانده و بدین وسیله واصل می‌گردیم. کسیکه خواهد تاریخ شعر و شاعری را به رشته تحریر کشد باید نحوه جریان و صورت بستن الهامات و مکاشفات و کوتاه آنکه تجربیات شاعر از روح طبیعت را و اینکه آن تجربیات تحت چه شرایطی منعقد گردیده و نیز جهد شاعر در راه تعبیر تحلیلات زیبایی را، اگر چه تفسیر آن فسون است و فسانه، برای خوانندگان کتاب خود تشریح و منعکس گرداند، تا ایشان آن تجربیات را بی‌کم و کاست دریابند. از رابطه روشن شعر با دین اسکار نتوان کرد و باید آن‌سرا در قطار الهامات پیا پیا آورد و اما باید گه‌گه انگیزه کشف و حال سراینده بی هم بشود که در کار خود عشق دارد و هر موضوع او نیز مسأله حقیر و ناچیزی نیست. باید دید انسانها چگونه به آستانه با عظمت عبادتگاه ملتجی شدند و چه اندازه نزدیک بساریاب گردیدند و باز در اثر کدام اتفاق نامیمون، پس از تگاپوی زیاد، روی گردانند و عوالم پر از موسیقی را ترک گفته خود را به صحرائی تفتیده و پر مغیلان گذاشتند و یا در صدد شدند اوج نشین مقام دیگری شوند و به بیان دیگر چون نفوس استند به فلک رسند در تلاش بن چاه افتادند. اگر در بین اینها را یک‌بار نسی‌ها و (وارتن)‌ها (۱) مؤرخانی به دلخواه نداریم دلایل باید به هم معلوم باشد، ولی به هر حال از تقرب به فضیلت ایدئالی نباید نومید بود. بر علاوه باید آن کمال مطلوب را همیشه در صفحه ضمیر خود منقوش داشته باشیم زیرا این یگانه راهی است که به هدف می‌رسد.

تواریخ حقوق و تواریخ مشروطیت که رنج ایفای آنها را (مونته‌سکیو) (۲) و (هالم) (۳) و امثالشان بر دوش جان کشیده‌اند گویایی تـ کلف و ساده پیر بزی

(۱) Warton شاعر و مورخ بز راک انگلیسی و ناشر انتقادی آثار جان ملتن شاعر

نایب‌نای انگلیسی.

2- Montesquieu فیلسوف سیاسی و اجتماعی فرانسوی نو سنده (روح الفوا این).

(۳) Hallam. 1777-1859 مورخ نامدار و مبتکر انگلیسی.



شده و اگر اندکی با تعلق و به تحقیقات مکمل بررسی می شدند، نفیدتر و موثوق تر بودند. سپس نو بت به تواریخ طب، ریاضیات، نجوم، اقتصاد، حرب و تاربخ رهبانیت می رسد و در اخیر باید از (گوگی) (ب-کمان) یاد کرد که مهمتر بن و از شمندترین کمکی به عالم بشریت نمودند و گز یا تهداب تاربخ اختراعات را گذارند و بسیاری دیگر که ذکر نکردیم و هزارانی که هنوز در عالم وجود نیامده و در مخیله بشر راه نیافته و بنا بران تفسیر و بیان و شرح قابلیت آنها شاید پیش از وقت باشد.

بدین نظر یقین، چنانکه نگاشته آمد، آنچه فعلی بمعنای مطلقش سه بعد دارد و فعل کلی بشر هر رسم و تصویر فعل جهانی است و انسان عالم صغیر است، معینا تاربخ با کوشش و جهد مداوم خود در جهات مختلف و گردنه های صعب و دشوار مجهولات، درسی است که ما را هر چه بیشتر از اشتباهات نظری مطمئن و مصون گرداند. اگر همه مؤرخان، در بن جهد عظیم گام فهمیده بردارند و با چشم باز، نه به روش معمول که رکورانه و استناد بر رویا، شرکت کنند، زود باشد که تاربخ مقام شایسته خود را بدست آورد. اکنون آن وقت فرارسیده که دست نیاز بلند و تمنا نماییم که آن رشته رو به تکامل و محصول ریح بشر، در بن جا و آنجا و همه جا، تمایلات نسبت شدیدا ما شینی ما را بیشتر تحریک و قمعچین نکند، بلکه عامل بهبودی وضع بشر و موجب تبلط و مهارت و زینت بدش بر اجزاء گردد تا از برکت آن کسل را روشنتر ببینیم و هم نباید به امید ظهور فلسفه جدیدی برای تاربخ باشیم که آن مردم را بهتر برآورده سازد. و در اخیر باید همه به یک آواز التجاء کرد که: تاربخ به موفقیت های بزرگتر نایا باد.

پایان